

## جلسه ۵۹ تفسیر سوره ی مبارکه ی بقره

حجت الاسلام قاسمیان - ۵شنبه ۲۳ شهریور ۹۶

### فهرست مطالب

- بخش اول - گزارش کوتاه ..... ۳
- \* بخش دوم - مباحث تفسیری ..... ۵
- ۱- طمع (أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ...) ..... ۵
- ۱-۱- واژه ی طمع در قرآن بیشتر کاربرد مثبت دارد تا منفی ..... ۵
- ۲- فریق (...فَرِيقٌ مِّنْهُمْ...) ..... ۵
- ۱-۲- نصاب کفر و ضلالت در دست علما و دانشمندان و خواص جامعه (فریق) ..... ۵
- ۲-۲- کار فریق، تحریف از موضع ..... ۶
- ۳-۲- «رب» دانستن بزرگان توسط مردم ..... ۶
- ۳- راه رسیدن به ایمان، اغنای قلب و نه اغنای عقل! (...مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) ..... ۷
- ۱-۳- استکبار و هوای نفس، مانع اغنا و ایمان قلب ..... ۷
- ۱-۱-۳- عدم ایمان یهود به پیامبر با وجود انتظار آنها برای ظهور حضرت رسول ..... ۷
- ۱-۳-۲- کفر کفار در عین دانستن معارف به دلیل نپذیرفتن معارف! ..... ۸
- ۱-۳-۳- ماجرای نعمان بن حارث ..... ۹
- ۲-۳- عدم استکبار، راه نجات کفار و راه یافتنشان به ایمان ..... ۱۰
- ۱-۲-۳- شاهد اول: نصارا (به دلیل عدم استکبار)، نزدیکترین قوم به مسلمانان ..... ۱۰
- ۲-۲-۳- شاهد دوم: سریع ایمان آوردن سخره ی فرعون، بدلیل نداشتن استکبار ..... ۱۰
- ۳-۳- هدایت الهی از طریق شرح صدر للاسلام ..... ۱۱
- ۱-۳-۳- ضلالت از طریق تنگ شدن صدر ..... ۱۱
- ۴- عبودیت، مَخ کار دینی ..... ۱۲
- ۱-۴- عبد، دنبال مزایای عرفان نیست ..... ۱۳

- ۴-۲-خدایی نکردن بنده!..... ۱۳
- ۴-۲-۱-سوق دادن فرهنگ اسلامی به سمت بندگی و سوق دادن فرهنگ مقابل به سوی منیت ..... ۱۳
- ۴-۳-دنیال علو نبودن بنده..... ۱۴
- ۴-۴-اثر خواندن دعاها در بندگی کردن..... ۱۴
- ۵- پاسخ به سؤالات ..... ۱۵
- ۵-۱-نکته‌ای راجع به علوم قرآنی (تدوین قرآن بدست خود پیغمبر) ..... ۱۵
- ۵-۲-عهد لفظ و معنا..... ۱۵

#### آیه‌ی اصلی: ۷۵ بقره

سایر آیات: انعام: ۱۲۵، اعراف: ۱۲-۱۶ و ۱۲۰-۱۲۶، توبه: ۳۱ و ۳۸، قصص: ۸۳.

**موضوعات اصلی:** عبودیت در برابر استکبار، اغنای عقلی یا ایمان قلبی؟، شرح صدر لاسلام، شرح صدر للكفر، تحریف از موضع توسط خواص

**کلمات کلیدی فرعی:** طمع، فریق، ربّ دانسته شدن بزرگان از طرف مردم، معارف شیطان و فرعون، نعمان بن حارث، سحره‌ی فرعون، اهمیت خواندن دعا، علوم قرآنی، تدوین قرآن، عهد لفظ و معنا

## بخش اول - گزارش کوتاه

جلسه‌ی این هفته، به مدت حدوداً ۱ ساعت در محل مسجد امام رضا (علیه السلام) با محوریت آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی مبارکه‌ی ی بقره (أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ...) برگزار شد.

ابتدا با توجه به فقره‌ی أَفَتَطْمَعُونَ...، به بررسی واژه‌ی «طمع» پرداخته شد و گفته شد که این واژه در قرآن، بیشتر کاربرد مثبت دارد تا منفی.

سپس با توجه به فقره‌ی ..فَرِيقٌ مِّنْهُمْ...، توضیحی درباره‌ی «فریق» داده شد. بیان شد که خصوصیت فریقی که در آیه قید شده، «تحریف از موضع» است (ثُمَّ يُخَرِّفُونَهُ) و کسی می‌تواند این کار را بکند که از جایگاه خاصی در جامعه برخوردار باشد. بنابراین منظور از «فَرِيقٌ مِّنْهُمْ»، سردمداران و دانشمندان و علمای جامعه هستند که عموم مردم، دنباله‌رو همین گروه هستند. در این زمینه، با توجه به (۳۱ توبه) آتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ... بیان شد که مردم، بزرگان را به نوعی «رب» می‌شمرند.

آنگاه با توجه به فقره‌ی ..مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ، بیان شد که حتی اگر عقل اغنا شود، تا وقتی معارف در قلب شخص نفوذ نکند، وی ایمان نمی‌آورد. در ادامه برای روشن شدن این مطلب، مثال‌هایی از قرآن بیان شد.

در مثال اول، نشان داده شد یهودیانی که از منتظران حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بودند، همین که پیامبر (ص) آمد و البته او را هم شناختند، اما وقتی حرف حق پیغمبر (ص) را مطابق میل خود نیافتند، به ایشان ایمان نیاوردند و کفر ورزیدند. در مثال دوم، با توجه به (۱۲۵ انعام) فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ... بیان شد که هدایت با شرح صدر لاسلام حاصل می‌شود؛ یعنی مقوله‌ای است که با قلب و سینه‌ی شخص سر و کار دارد، نه با عقل او. ضلالت هم از شرح صدر للكفر نشئت می‌گیرد. در مثال سوم، این نکته یادآوری شد که انسان‌های کافر، در عین اینکه معارف را می‌دانند، آن را نمی‌پذیرند و ایمان نمی‌آورند. در این زمینه شواهدی از آیات راجع به ایمان نیاوردن فرعون و شیطان، در عین آگاهی از معارف سطح بالا، بیان گردید.

در ادامه، بر این نکته‌ی کلیدی تأکید شد که مشکل اصلی قلب که مانع ایمان محسوب می‌شود، «استکبار» است. نقطه‌ی مقابل آن هم «عبودیت» است که به شخص، شرح صدر لاسلام می‌دهد و او می‌تواند معارف یقینی و آیات الهی را به راحتی بپذیرد. به دلیل نداشتن «استکبار» است که حتی عده‌ای از کافران ایمان می‌آورند. در اینجا، نمونه‌ی مربوط به ایمان آوردن سحره‌ی فرعون، ذیل آیات ۱۲۰ تا ۱۲۶ اعراف (وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ...) بیان گردید.

در بحث عبودیت گفته شد که «عبودیت» مَحَّ کار دینی است که دین از همان اول می‌خواهد آن را در شخص نهادینه کند. حرف آخر دین است، اما از همان ابتدا، در قالب دستورات نماز و روزه و ... این هویت عبد بودن، برجسته می‌شود؛ اینکه باید نماز بخوانیم چون خدا گفته و ما عبد خدا هستیم. گفته شد که از خصوصیات عبد این است که به دنبال هیچ علو و برتری جویی نیست: (۸۳ قصص) ... لَا يُرِيدُونَ غُلُوبًا فِي الْأَرْضِ... در این زمینه هم توصیه شد به خواندن دعاها (مثل دعای کمیل، مناجات شعبانیه، دعای عرفه، ابوحزمه، ...) که احساس بندگی را در انسان به اوج می‌رساند.

در پایان نیز، در پاسخ به سؤالات مطرح شده، دو نکته عنوان گردید. اولین نکته (از مباحث علوم قرآنی)، این بود که قرآن به دست خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تدوین شده است، نه اینکه در زمان عثمان این کار انجام شده باشد. دومین نکته نیز، بحثی راجع به لفظ و معنا بود؛ اینکه شخص، اهل لفظ نباشد و به عمق معنا پی ببرد. این بیان در یک سطحی اینگونه می‌شود که شخصی که تنها در الفاظ این دنیا بماند، میل به دنیا پیدا نکند و (۳۸ توبه)... أَثَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ... شود یعنی چسبندگی‌اش به دنیا باشد، اصلاً مفاهیم و معانی این دنیا را نمی‌فهمد. هدف از خلقتش را نمی‌فهمد، قیامت را نمی‌فهمد و لذا هدفمندی در کار کردنش، نکاح کردنش، غذا خوردنش، خوابیدنش، ... وجود ندارد.

## \* بخش دوم - مباحث تفسیری

(۷۵ بقره) أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛

آیا طمع دارید که اینان به شما ایمان آورند با اینکه طائفه‌ای از ایشان کلام خدا را می‌شنیدند و سپس با علم بدان و با اینکه آنرا می‌شناختند تحریفش می‌کردند.

### ۱- طمع (أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ...)

(۴+) بعد از داستان مهم گاو بنی‌اسرائیل و ماجرای تردیدی که از بنی‌اسرائیل در پیش‌برد اوامر الهی، نقل می‌شود و آن قساوت قلبی که پس از انجام دستور بر آن‌ها عارض می‌شود، خدا با توجه به این مطلب به پیغمبر(صلی الله علیه و آله) می‌گوید (۷۵ بقره) أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ... اصلاً شما چه توقعی دارید که این‌ها ایمان بیاورند؟ این طمع البته طمع مثبت است.

### ۱-۱- واژه‌ی طمع در قرآن بیشتر کاربرد مثبت دارد تا منفی

(۵-) واژه‌ی «طمع» در قرآن بیشتر کاربرد مثبت دارد تا کاربرد منفی. ادبیات «طمع» در قرآن، ادبیات مثبتی است. مثلاً می‌فرماید (۵۶ اعراف) ... وَأُدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا... با خوف و طمع خدا را بخوانید یا طمع به بهشت رفتن و ... که در قرآن مطرح می‌شود. به نوعی امیدآوری و شدت امید به چیزی در قرآن تحت عنوان «طمع» یاد می‌شود. البته کاربردها منفی هم دارد. مثلاً می‌فرماید (۳۲ احزاب) ... فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ... کسانی که در قلوبشان مرض است (در صورت خضوع قول و نرمش در رفتار و گفتار) طمع می‌کنند. نرمش نشان دادن باعث یک نوع طمع می‌شود که این «طمع منفی» است. اما بیشتر کاربردهای طمع، «طمع مثبت» است.

### ۲- فریق (...فَرِيقٌ مِّنْهُمْ...)

(۶-) (۷۵ بقره) ... وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ... فریقی از این‌ها هستند که کلام خدا را می‌شنوند ... ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ بعد از اینکه می‌فهمند و می‌دانند آن را تحریف می‌کنند.

اینکه این «فریق» چه فریقی هست را از روی همین آیات، آیات مشابه و آیات بعد می‌توان فهمید. مثل آیات ۷۹ و آیات مشابهی که نشان خواهیم داد.

### ۲-۱- نصاب کفر و ضلالت در دست علما و دانشمندان و خواص جامعه (فریق)

(۶+) بحث این است که گروهی که از آن‌ها به عنوان خواص و دانشمندان و احبار و رهبان جامعه می‌توان یاد کرد، آدم‌های معنوی‌ای هستند، نصاب کفر و ضلالت و این چیزهای جامعه به گفته‌ی قرآن به دست این‌هاست. جامعه هد و سرآمد و سردمدار دارد، معمولاً سردمداران دانشمندان و علما هستند که نصاب کفر و فسق دست همین‌هاست. همان‌هایی که گاهی اوقات قرآن تحت عنوان «ملاً» یا «مطرفین» یا دانشمندان یاد می‌کند.

(۱۳+) گفتیم که قرآن مشکل یک جامعه را مشکل خواص می‌داند. می‌فرماید این توده هیچ کدام به تو ایمان نمی‌آوردند، در نتیجه این جامعه به تو ایمان نمی‌آورد. چون فریقی هست که که کلاً با سیستم، بازی می‌کند. نصاب کفرها و فسق‌ها و ... دست این علما و دانشمندان است. این‌ها هستند که اهل تریبون و منبر و اهل کتاب نوشتن هستند. بعد هم می‌گویند نوشته‌ها و حرف‌هایشان، حرف‌های خداست از زبان ما. به همین دلیل است که نقش دانشمندان، نقش کتاب نویسان، نقش اهل منبر، نقش سیاسیون و کلاً کسانی که خواص نامیده می‌شوند، اینقدر مهم است. کرور کرور مردم را در روز قیامت ببخشند، اما از یک نفر از این‌ها هم نمی‌گذرند. یعنی این‌ها هستند که نصابها دست این‌هاست.

## ۲-۲- کار فریق، تحریف از موضع

(۸-) کسی می‌تواند «تحریف از موضع» بکند که در این سطح باشد. الان چه کسی می‌تواند حرف‌های امام و آقا را تحریف از موضع کند؟ تحریف این حرف‌ها دیگر معنا ندارد با وجود صحیفه‌ی نور و مجموعه نشر آثار؛ فقط کافی است بگویند این نظر در کدام موضع بوده است یا نظر امام راجع به غرب چه بوده است و جملاتی هم بخوانند و اینچنین «تحریف از موضع» کنند. این تحریف از موضع‌ها کار چه کسانی است؟ قرآن اینطور می‌فرماید (۷۹ بقره) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ... کسانی که با دست خودشان کتاب می‌نویسند، مطلب می‌نویسند با دست خودشان، فکر می‌کنند با فکر خودشان ... ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ... بعد می‌گویند این نظر خداست. این کار، کار توده‌ی مردم است؟ توده‌ی مردم اصلاً از این کارها نمی‌کنند.

(۹-) اینجاست که خدا می‌خواهد بگوید (۷۵ بقره) أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ... تو طمع در ایمان مردم داری در صورتیکه فریقی از این‌ها هستند که همین فریق، دانشمندانشان هستند. قرآن نمی‌گوید «مِنْهُمْ»، می‌فرماید «فَرِيقٌ». فریق معمولاً حمل بر یکسری فرقه و اکیپ‌هایی می‌شود. نمی‌فرماید همه مردم اینطور هستند. وقتی یهود را توصیف می‌کند، نمی‌گوید همه‌ی یهود اینچنین هستند، بلکه یک گروهی از آنها اینچنین‌اند. نه اینکه این گروه، در اجتماع پخش هستند، یکی ایمان می‌آورد یکی ایمان نمی‌آورد. نه! می‌فرماید فریقی هستند در این جماعت که بدلیل وجود این فریق، شما چه توقعی داری که این جماعت ایمان بیاورند. پیغمبر! تو طمع بستی که این بنی‌اسرائیل به تو ایمان بیاورند؟ این‌ها ایمان نمی‌آوردند. همه‌شان ایمان نمی‌آورند ولی نمی‌خواهد بگوید همه‌شان اینطور هستند.

## ۲-۳- «رب» دانستن بزرگان توسط مردم

(۴۵-) نکته‌ای که ما در سوره‌ی مبارکه‌ی بقره پی‌آن هستیم این است که وقتی می‌فرماید (۷۵ بقره) ... مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ، فریقی این کار را می‌کنند، آن فریق، فریق دانشمندان هستند. آن فریق، همان گروهی‌اند که این‌ها هستند که کافرند یا تحریف از موضع می‌کنند. بقیه‌ی جامعه از کجا می‌دانند که مثلاً نظر امام چه بوده است. نظر امام همان است که بزرگان می‌گویند نظر امام است. مردم اینطوری هستند. مردم در واقع مطلب، اینچنین‌اند که همین را می‌دانند که بزرگان می‌گویند نظر امام است.

(۴۶-) وقتی قرآن راجع به احبار و رهبان اینطور می‌فرماید که (۳۱ توبه) اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ... بجای خدا احبار و رهبانان خود را پروردگاران خود دانستند، یهودیان و مسیحیانی که به اسلام ایمان آوردند به

پیغمبر(صلی الله علیه و آله) گفتند که ما احبار و رهبان را رب نمی دانستیم، پیغمبر(صلی الله علیه و آله) پاسخ می دادند حرف آنها را گوش می دادید. یعنی شما حرف این احبار و رهبان را گوش می دادید، براین اساس گویا آن ها را رب می دانستید. واقعه مردم، بزرگان را به نوعی «رب» می دانند. بعد هم این فریق که فریب کار هستند، می فرماید (۷۹ بقره) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ... پس وای بحال کسانی که کتاب را با دست خود می نویسند... ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ... و آنگاه می گویند این کتاب از ناحیه خداست. شخص، خودش از خودش کتاب و حرف درمی آورد و آن وقت می گوید این نظر خداست.

### ۳- راه رسیدن به ایمان، اغنای قلب و نه اغنای عقل! (...مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ)

(۱۰+) مطلب اصلی این است که گروهی هستند که اصلاً مزاحم بقیه هستند. این فریق چه خصوصیتی دارند؟ می فرماید: (۷۵ بقره) ...وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ... فریقی از این ها هستند که کلام خدا را می شنوند... ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ بعد از اینکه می فهمند و می دانند آن را تحریف می کنند.

(۱۱-) این ادامه‌ی همان مطلبی است که گفته شد. اگر واقعا حتی عقل اغنا شود و دل با ایمان اغنا نشود، با شرح صدر لاسلام اغنا نشود، این معارف یقینی قلبی نشود، در قلب نفوذ نکند، شخص ایمان نمی آورد. اگر در ادبیات قرآن دقت بکنید تمام موارد کفری که یاد می کند از کسانی یاد می کند که صددرصد می دانند مطلب چیست؛ هیچ شکی ندارند. یعنی به جهت فکری و ذهنی مطلب برایشان روشن است. این ادبیات قرآن است که اگر کسی کافر است بدلیل این کافر است که مطلب را می داند ولی دلش راضی نمی شود با مطلب.

(۱۲-) تنها موردی که غیر از این است، سَحَرِی فرعون است که قرآن نشان می دهد این ها استکباری ندارند. در دم و دستگاه کفر تا تهش هستند، ولی چون استکباری ندارند به محض روبرو شدن با آیات الهی کارشان تمام می شود. به عبارتی مثل اینکه مستضعف بودند به جهت فکری؛ یک چیزی برایشان اشتباه شده است. وگرنه بقیه کفار در طول تاریخ چه قرآن نقل کرده باشد و چه نقل نکرده باشد، ایمان نیاورند.<sup>۱</sup> این محتوایی است که قرآن مطرح می کند.

### ۳-۱- استکبار و هوای نفس، مانع اغنا و ایمان قلب

(۱۳-) در ادامه مواردش را نشان خواهیم داد و ریشه‌اش را هم تذکر می دهیم. در اینجا مختصر گفته می شود که ریشه‌اش استکبار است. این همان چیزی است که مشکل قلب است و همان چیزی است که دین از همان اول می خواهد آن را حل کند.

### ۳-۱-۱- عدم ایمان یهود به پیامبر با وجود انتظار آنها برای ظهور حضرت رسول

(۱۵-) چند آیه در مورد بحث یهود ببینید. یهودیان بدلیل اینکه خیلی حرفه‌ای بودند، کاهن داشتند، در این مسایل از همان ابتدا وارد بودند و الان هم هستند و از آن هم استفاده می کنند، اصلاً آمده بودند در مدینه برای اینکه کمک به

۱. به ابولهب گفتند از پیغمبر(صلی الله علیه و آله) بدی دیدی؟ گفت نه. گفتند پس چرا ایمان نمی آوری؟ گفت نمی شود که طایفه‌ی بنی مخزوم برود زیر طایفه‌ی بنی هاشم. خیلی اوقات هوای نفس مانع می شود برای ایمان نیاوردن.

پیغمبر(صلی الله علیه و آله) کنند. قلعه‌ی خیبر را ساختند به عنوان پایگاه نظامی پیغمبر. قلعه‌ی خیبر پادگان نظامی مربوط به امام زمانی بود که قرار بود از او پذیرایی کنند. امام زمانشان، پیغمبر، آمد. دیدند که بحث او نژادی نیست، بلکه بحث او حق است. امام زمان خودمان اگر بیاید، بحث او، بحث نژادی و کشوری نیست، قرار نیست با کشورها بجنگد. قرار است آزادی خواهان عالم علیه مستکبرین عالم بجنگند. آن موقع معلوم می‌شود که چه کسانی پشت سر امام زمان(عج) می‌ایستند و چه کسانی روبروی امام زمان(عج).

### ۳-۱-۱-۱- شاهد اول

(۱۶+) (۸۹ بقره) **وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ... وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا... وَ قَبْلَ هُمْ عَلَيْهِ كَفَارٌ أَرْزَوِي آمَدْنَش رَا مِي كَرَدَنَد. اِيْن هَا اِيْنَقَدْر پَا كَار بُوَدَنَد كِه اِيْنطُوْر جَلُوِي كَفَار دَر مِي آمَدَنَد. قَبْل اَز اَن خُوْدشَان بَرَاي كَفَار اسْتَفْتَا ح مِي كَرَدَنَد وَ مِي كَفْتَنَد حَالَا بِيْنِيْد پِيْغَمْبَر(صَلِي اَلله عَلِيْه وَ اَله) مَا بِيَايْد. مَثَل مَا كِه مِي گُوِيْم مَنْتظَر بَاشِيْد اِمَام زَمَان مَا بِيَايْد... فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ.. هَمِيْن كِه اَمَد وَ شَنَاخْتَنَد وَ فَهَمِيْدَنَد پِيْغَمْبَر(صَلِي اَلله عَلِيْه وَ اَله) اِيْن هَاسْت و لي دِيْگَر دَعُوِي نِژا دِي وَ دَعُوِي كِشُوْر نِيْسْت، دَعُوِي اَش اَنْتِشَار حَق دَر عَالَم اسْت، بِه او كَا فَر شَدَنَد... فَلَعْنَةُ اَللهِ عَلَي الْكَا فِرِيْن. پَس لَعْنَت خُدا بَر كَا فَرَان.**

(۱۶+) در آیات قرآن اینطور می‌بینید. این اتفاقات برای انسان می‌افتد. هرچقدر انسان نگاه بکند، نباید خودش را میرای این حرف بکند که حق بیاید و ممکن است مطابق میل او نباشد، و او این حق را بفهمد اما جلویش بایستد (۷۵ بقره)... مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَهُمْ يَغْلَمُوْنَ می‌ایستد.

### ۳-۱-۱-۲- شاهد دوم

(۱۸+) قرآن وقتی که پیغمبر(صلی الله علیه و آله) آمد می‌فرماید (۱۴۶ بقره) **اَلَّذِيْنَ اَتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرفُوْنَهُ كَمَا يَعْرفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ... يَعْنِي بَقْدَرِي پِيْغَمْبَر(صَلِي اَلله عَلِيْه وَ اَله) رَا خُوْب مِي شَنَاخْتَنَد اَنْطُوْر كِه فَرزَنْدَان خُوْد رَا مِي شَنَاسَنَد. پَدْر وَ مَادَر شَنَاخْتِي اَز فَرزَنْدَانشَان دَارَنَد كِه اِگَر حَتِي دَر بَزَنَد، اَز رُوِي مَدَل دَر زَدَن، مِي تُوَانَنَد تَشْخِيْص دِهَنَد كِه فَرزَنَد كُوْچَك اسْت يَا فَرزَنَد بَزْرگ. اِيْنَقَدْر اِنْسَان بَچَه اش رَا خُوْب مِي شَنَاسَد. اِيْنطُوْرِي پِيْغَمْبَرشَنَاس بُوَدَنَد.**

### ۳-۱-۲- کفر کفار در عین دانستن معارف به دلیل نپذیرفتن معارف!

(۳۰-) هر جا در قرآن نگاه کنید، ردپایی از کفر وقتی پیدا شود، قرآن قبول نمی‌کند که کافر نفهمیده و نمی‌دانسته. لذا خیلی اوقات ما اصلاً در معرض کفر نیستیم. در معرض اینچیزها هستیم. در معرض این هستیم که (۸۱ بقره)... **وَ اَخَاطَطُ بِه حَاطِيْتُهُ... شَك هَايِي اِيْجَاد مِي شُوْد چُوْن قَلْب نِپْذِيْرْفَتِه، قَلْب سَفْت نَشَدِه، قَلْب يَقِيْن نَكْرَدِه اسْت. اَن و لي خُدا اِگَر عَلِي(عَلِيْه السَّلَام) هَم بَاشَد، شَخْص نِپْذِيْرْفَتِه اسْت.**

### ۳-۱-۲- شاهد اول: معارف فرعون



(۲۷+) (۱۰۱ اسراء) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ... نه آیهی بینات آمد... فَاسْأَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَلظُّنُكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا؛ فرعون بدو گفت: من یقین دارم ای موسی که تو اهل سحر هستی. موسی این حرف را قبول نمی‌کند و می‌گوید (۱۰۲ اسراء) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَنِي... تو می‌دانی... مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ... این معجزات را کسی نازل نکرده است... إِيَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ..... مگر پروردگار آسمان‌ها و زمین. تو چندتا چیز می‌دانی اولاً اینکه این عالم، خدا دارد این خدا هم رب السموات و الارض است، می‌دانی این چیزی که من آوردم معجزه است، می‌دانی که این معجزات هم از جانب خداست، و می‌دانی که این معجزه روشن‌گر است و آیات الهی است، همه را می‌دانی... وَإِنِّي لَأَلظُّنُكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا؛ آن چیزی که من می‌دانم این است که تو هلاک شدی، در این وضعیت هستی.

### ۳-۱-۲ - شاهد دوم: معارف شیطان

(۴۰-) باز در جریان شیطان می‌فرماید: (۱۲ اعراف) قَالَ مَا مَنَّكَ اللَّهُ أَنْ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ... خداوند فرمود چه چیز مانع تو شد که وقتی به تو فرمان دادم سجده نکردی؟... قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ... گفت من از او بهترم... خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل خلق کرده‌ای. دقت کنید که شیطان چقدر چیز می‌داند؛ شیطان خالقیت خدا را قبول دارد. می‌داند خدا خالق است.. (۱۳ اعراف) قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ، فرمود از آسمان فرود شو که در اینجا بزرگی و نخوت کردن حق تو نیست، برون شو که تو از حقیرانی. در بحث‌هایی که دل نمی‌پذیرد بحث تکبر و استکبار آن ریشه‌ی اصلی است. (۱۴ اعراف) قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ گفت: مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده. پس می‌فهمد که روز قیامتی هست. کاملاً معارفش کامل است. می‌داند یک قیامتی هست که باید او پاسخگو باشد. (۱۵ اعراف) قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ؛ فرمود مهلت خواهی داشت. (۱۶ اعراف) قَالَ فَبِمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ؛ شیطان گفت که چون تو مرا گمراه کردی من نیز سر راه صراط مستقیم می‌ایستم. یعنی قبول دارد که خدا صراط مستقیم دارد. من بواسطه‌ی این اغوایی که من را کرده‌ای، سر راه صراط مستقیم می‌ایستم نه اینکه صراط مستقیم را می‌روم، می‌روم در گردنه می‌ایستم که آدم بیندازم پایین.

ببینید معارف شیطان کامل است. اعتقاد به خدا هست، اعتقاد به معاد هست، اعتقاد به جزا هست، اعتقاد به این راه دنیا تا آخرت (صراط مستقیم) هست. چه چیزی بوده که شیطان را کرده شیطان؟ «تکبر». که بعدش هم گفته از چپ و راست و جلو و عقب و همه حمله می‌کنم. با اینکه تو صراط مستقیم داری ولی من این کار را می‌کنم. این بحث شیطان را با توجه به همه‌ی تفصیلات شیاطین جن و انس ببینید.

### ۳-۱-۳ - ماجرای نعمان بن حارث

(۳۳+) داستانی عرض می‌شود که یا شأن نزول آیه است یا این آیه در جریان این داستان دوباره نازل شده یا خوانده شده. (۳۲ انفال) وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ... خدایا اگر این مطلبی که می‌گویی حق است از جانب خودت. اگر بقیه آیه را نگاه نکنید بعد از این جمله چه فکر می‌کنید؟ طبیعتاً تصور این است که این جمله چنین باشد: اگر واقعاً این چیزی که تو می‌گویی حق است پس یک کاری کن که من بپذیرم. اما در ادامه اینطور آمده است: ...فَأْمَطِرٌ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ آتَيْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

تفسیر شیعه و سنی ذیل همین آیه این داستان را نقل کرده است. نعمان بن حارث در واقعه‌ی غدیر به پیغمبر(صلی الله علیه و آله) می‌گوید یا رسول الله، گفتمی نماز بخوان، گفتمی چشم، گفتمی روزه بگیر، گفتمی چشم، گفتمی حج برو، گفتمی چشم، گفتمی جهاد کن، گفتمی چشم، گفتمی صدقه بدید، گفتمی چشم. همه را گفتمی چشم این یکی که پسرعمویت، این جوانک را گذاشتی جای خودت، این را واقعاً خدا گفته است یا از خودت گفتمی؟ پیغمبر(صلی الله علیه و آله) می‌فرماید که والله قسم، این نصب از جانب خدا انجام شد و نه از جانب من. بعد نعمان بن حارث این را می‌گوید (۳۲ انفال) ...إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقِّ مِنْ عِنْدِكَ... اگر این حق است واقعاً... فَأَمْطِرُ عَلَيْنا جِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ... یک سنگی از آسمان بیاید من بمیرم. ...أَوْ أُتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ یا عذاب بشوم، بمیرم و بریم. در اینجا عقلش می‌فهمد که حق است. در روایت شیعه و سنی آمده است که دو پرنده می‌آیند و دو تا ریگ می‌اندازند و مثل فشنگ می‌خورد به این شخص و می‌میرد. این‌ها مال همان داستانی است که عقول اغنا می‌شود و درون اغنا نمی‌شود و تبدیل به ایمان نمی‌شود. این شخص دائم در تردید می‌ماند و این تردیدها خودش را نشان می‌دهد. همه‌ی این‌ها هم (۷۵ بقره) ... مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ... است.

### ۲-۳- عدم استکبار، راه نجات کفار و راه یافتنشان به ایمان

#### ۱-۲-۳- شاهد اول: نصارا (به دلیل عدم استکبار)، نزدیکترین قوم به مسلمانان

(۴۲+) قرآن می‌گوید وقتی دل این تکبر را ندارد، موضوع را خیلی راحت در خودش حل می‌کند حتی زمانی که کفر دارد، کفر دارد ولی استکبار ندارد. وقتی می‌فرماید (۸۲ مائده) وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى... و هر آینه می‌یابی آنان که گفتند ما نصارائیم دوست‌ترین مردم نسبت به مؤمنین ...ذَالِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا... و این برای این جهت است که ملت نصارا قسسیسین و رهبان دارند ...وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ. و اصولاً مردمی هستند که تکبر نمی‌ورزند. می‌فرماید این‌ها خیلی نزدیک هستند به دلیل اینکه استکبار ندارند. چون استکبار ندارند، راحت می‌پذیرند.

#### ۲-۲-۳- شاهد دوم: سریع ایمان آوردن سخره‌ی فرعون، بدلیل نداشتن استکبار

(۴۴-) (۱۲۰ اعراف) وَالْقِيَ السَّخْرَةَ سَاجِدِينَ؛ و جادوگران سجده‌کنان خاکسار شدند. (۱۲۱ اعراف) قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ؛ و گفتند به پروردگار جهانیان ایمان داریم. (۱۲۲ اعراف) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ؛ که پروردگار موسی و هارون است. (۱۲۳ اعراف) قَالَ فِرْعَوْنُ ءَامَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ... فرعون گفت پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ ...إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرَتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا... شما یک ساخت و پاختی کردید که اهلس را بیرون کنید ...فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ؛ بزودی می‌دانید. ببینید ایمان تا کجا می‌رود: (۱۲۴ اعراف) لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ؛ محققاً دست‌ها و پاهایتان را به عکس یکدیگر می‌برم، آنگاه شما را جملگی بر دار می‌کنم. (۱۲۵ اعراف) قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ؛ گفتند ما به سوی پروردگار خویش بازگشت می‌کنیم. ببینید ایمان تا کجا پیش می‌رود که فرعون می‌گوید دست و پایتان را قطع می‌کنم، آن وقت آن‌ها چنین پاسخی می‌دهند. (۱۲۶ اعراف) وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا... تو از ما انتقام نمی‌گیری ...إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِبَيِّنَاتٍ رَبِّنَا... مگر اینکه به آیات پروردگارمان ایمان آوردیم ...لَمَّا جَاءَتْنَا... همین که (این آیات) آمد. کسانی که خدمه‌ی کفر هستند اما بدلیل ویژگی‌ای که دارند، تا آیات الهی برایشان می‌آید، همین آدم را می‌برد. ...رَبَّنَا أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ؛ پروردگارا صبری به ما عطا کن و ما را مسلمان بمیران.

### ۳-۳- هدایت الهی از طریق شرح صدر لاسلام

(۱۹+) گفته شد مادامی که عقل اغنا می‌شود ولی تبدیل به معرفت درونی و قلب نمی‌شود، کار چندان از پیش نمی‌رود. قرآن دنبال مقوله‌ای به عنوان ایمان و شرح صدر لاسلام می‌رود. نمی‌گوید خدا وقتی بخواهد یک نفر را هدایت بکند، عقلش را اغناء می‌کند. فکر نکنید که برایش یکسری برهان ردیف می‌کند که عقلش آن را بپذیرد، نه اینطور نیست بلکه می‌فرماید (انعام) ۱۲۵) فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ... وقتی خدا اراده کند کسی را هدایت بکند،... يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ... سینه اش را باز می‌کند نه اینکه عقلش را باز می‌کند. این مِتْد هِدایتی قرآن است؛ سینه‌ی او را باز می‌کند که بپذیرد.<sup>۲</sup>

(۳۰+) یک کسی مثل ابوذر به محض مواجه شدن، می‌پذیرد چون قلبش شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ است. یکی هم مثل ربیع ابن الحسین الکوفی معروف به خواجه ربیع، آدم ضایعی بوده است. تعجب می‌کنم چرا عده‌ای می‌روند خواجه ربیع. علت علاقه‌ی شیخ بهایی را هم به او نمی‌دانم که چرا رفته قبرش را درست کرده است. این شخص خیلی زاهد بوده است. در جنگ هم که بوده است، قبر درست می‌کرده و در آن می‌خوابیده بعد بلند می‌شده و می‌گفته زندگی مجددی شروع کردم، خدا یک روز جدید و یک زندگی جدید به من داده و باید کار خیر بکنم و ...، یک چنین آدم حسابی‌ای بوده است. بعد در صفین به امیرالمؤمنین می‌گوید شک کردیم. یک چنین آدمی، اینطور می‌گوید! خیلی وقت‌ها در بزنگاه‌ها یک چیزهایی روشن می‌شود. چون قلبش نه عقلش در این معارف آرام نگرفته که این‌ها با خطیئات، با مال‌های حرام و ... بی ربط نیست. می‌گوید من شک کردم، یا علی من را جایی بفرست که مسلمان با مسلمان نجنگد. حضرت او را می‌فرستند سرحدات. اینطور است.

### ۳-۳-۱- ضلالت از طریق تنگ شدن صدر

(۲۱-) ...وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ... وقتی اراده بکند که گمراهش کند باز با سینه‌ی او کار دارد، می‌فرماید... يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا... بقدری درپچه‌های سینه‌اش تنگ می‌شود. (حالا چرا تنگ می‌شود؟ می‌فرماید (۸۱ بقره) بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً... بله کسی که گناه می‌کند... وَأَخَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ... در خطیئه احاطه و مُحاط می‌شود، منافذ هِدایتی‌اش بسته می‌شود، سینه‌اش تنگ می‌گردد.) می‌بینید که (۱۲۵ انعام)... كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ... که گویی می‌خواهد به آسمان برود. خود کلمه‌ی «يَصَّعَّدُ» از جهت آواشناسی معنایش مشخص است، یعنی وقتی می‌خواهد صعود کند، انگار خِرْش را گرفتند می‌برند بالا. بعضی اینقدر سنگین‌اند و (۳۸ توبه)... أَتَأْقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ هَسْتُمْ و چسبیده‌اند به زمین که گویا آن‌ها را از گردن گرفته‌اند و از گردن می‌کشند بالا. هرچقدر معارف گفته می‌شود، انگار گردن او کنده می‌شود.

(۲۳-) «يَصَّعَّدُ» در باب تَفَعَّل است، در واقع يَتَصَعَّدُ است که «ت» آن به «ص» تبدیل می‌شود. یکی از معانی‌ای که در باب تَفَعَّل اِشْرَاب می‌شود، تَكَلَّف است. مثلاً می‌گوید «إِنْ لَمْ أَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ»، اگر بردبار نیستی خودت را با تکلف به بردباری بزن. آدای آدم‌های بردبار دربیابور تا بلکه رفته رفته بردبار شوی. (۱۲۵ انعام)... كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ... انگار خِرْش را می‌گیرند که برود بالا. تصور کنید که این شخص با چه تکلفی باید برود بالا.

۲. اصلاً خیلی اوقات توصیه به در محضر بزرگان و اهل یقین رفتن را به این دلیل می‌گویند که این‌ها نورانیت خودشان را انتقال می‌دهند.

قرآن می‌فرماید یک عده هستند در مقابل این‌ها که (۱۰ فاطر)... يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...<sup>۳</sup> شخص مثل یک کلمه‌ی طیبه‌ای است که نشسته در آسانسور و آسانسور عمل صالح او را می‌برد بالا. عمل صالح او را از پایین می‌برد بالا، خودش هم که کلمه‌ی طیب است. اصلاً انگار او را با هلیکوپتر کردند. همینطوری مثل بادکنک بادی می‌رود بالا. تازه عمل صالحی هم هست که سرعت بالارفتن او را تندتر می‌کند. قرآن می‌فرماید که بعضی‌ها هستند که اینقدر لطیف می‌شوند که خوداشتعالی پیدا می‌کنند. (۳۵ نور)... وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ... یعنی ولو اینکه آتشی در کنار این‌ها نباشد، این‌ها اینقدر لطیف شدند که یک اشتعال به این شکل پیدا می‌کنند. بعضی‌ها را باید خیلی صبر کنی که بسوزند اما بعضی‌ها (۳۵ نور)... وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ... اشتعال و جوشش دارند.

(۲۵+) اگر می‌گویند پیش اهل یقین بروید، کنار اهل یقین باشید در محضر این‌ها باشید نه اینکه تنها نوارشان را گوش کنید، بخاطر این است که خود قرآن راجع به شرح صدی که دارد می‌فرماید (۱۲۵ انعام) فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ... آیه‌ای دیگر در مورد اینکه نورانیت انتقال پیدا می‌کند اینطور می‌فرماید (۲۲ زمر) أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ... کسی که خدا سینه‌اش را پذیرای اسلام کرد... فَهَوَّ عَلَيَّ نُورٌ مِّن رَّبِّي... روی نور حرکت می‌کند.

#### ۴- عبودیت، مَخَّ کار دینی

(۴۷-) دین و شریعت اسلامی، حرف آخرش را همان اول می‌زند. آن چیزی که مَخَّ کار اسلامی و دینی است، از همان اول هم می‌خواهد آن را در شخص بشکند و البته نقطه‌ی رهایی تمدن غرب است با تمدن اسلامی است، همین نکته است که «ما در مقابل خدا عبد هستیم». یعنی آن چیزی که تار و پود ما را درست کرده است، «عبودیت» است نه چیز دیگر. به جهت تکوینی واقعاً اینچنین است. به جهت تشریحی هم باید اینچنین شود. (۹۳ مریم) إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا؛ در آسمان‌ها و زمین هیچ کس نیست مگر آنکه با بندگی به سوی خدا آمدنی است. همه‌ی عالم عبدند. یعنی تار و پود من را باز بکنی، هویتم عبد است. برای همین در روایت داریم اَصْدَقُ اسْمٍ که کسی روی بچه اش می‌تواند بگذارد عبدالله<sup>۴</sup> است. عبدالله اصدق اسم است. چون واقعیت این آدم، همین است.

(۴۸-) وقتی پیغمبر(صلی الله علیه و آله) به معراج رفتند، در معراج در آن بهترین و باشکوه‌ترین حالت، خدا به پیغمبر(صلی الله علیه و آله) گفت چه می‌خواهی؟ [پیامبر] گفت می‌خواهم انتساب به تو داشته باشم، همین. آیه نازل شد

(۵۰+) الان شما ببینید همین حرف آخر را اولش چقدر دین قشنگ می‌زند. شما بچه را از خواب ناز بیدار می‌کنید می‌گویید بلند شو نماز صبحت را بخوان. می‌پرسد چرا؟ می‌گویید چون خدا گفته. خیلی این زیباست. شخص هفده ساعت در ماه رمضان در تابستان نباید بخورد، می‌پرسد، چه کسی گفته؟ می‌گویید خدا گفته است. از همان اول بچه را می‌خواهند عبد بار بیآورند. به قول خواجه عبدالله انصاری در الهی نامه: «خدایا گر بگویی بنده‌ی من، از عرش بگذرد خنده‌ی

۳. و کلمه طیب به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح آن را در بالاتر رفتن مدد می‌دهد

۴. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «أَصْدَقُ الْأَسْمَاءِ مَا سَمِيَ بِالْعُبُودِيَّةِ وَ أَفْضَلُهَا أَسْمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ» [فروع الكافي (ط - دارالحدیث)، ج ۱۱، ص: ۳۶۶]؛ حضرت امام محمدباقر(علیه السلام) می‌فرماید: «راست ترین نام‌ها، نامی است گویای عبودت و بندگی باشد، بهترین نام‌ها نام‌های پیامبران است»، [ترجمه‌ی میزان الحکمه، حدیث شماره ۲۵۸۶]

من». یعنی اوج کار این است. مهم این است که حس بندگی در شخص خیلی زیاد شود و بعد هرچقدر هم برود بالا و برود جلو، این حس زیادتر می‌شود.

حرف آخر را در دین اول کار می‌شنوید. فقط هرچه جلوتر می‌روید این را رقیق می‌کند. بعد در نیت‌های شما می‌گوید که چرا این را گفتی؟ در اعمال می‌پرسد کارت چه بوده؟ برای خدا این را گفتی؟

#### ۴-۱- عبد، دنبال مزایای عرفان نیست

حتی در عرفان این کشف و شهودها و همه‌ی این چیزها، بعضی می‌گویند در بعضی موجب استدراج است. عده‌ای می‌روند دنبال عرفان، نمی‌خواهند بندگی کنند، می‌خواهند خدایی کنند. می‌خواهند سری میان سرها دربیاورند. می‌خواهند در عرفان به قدرتی برسند. آن کار مغزی که قرآن می‌کند و اصل اساس اینکه شخص به آن برسد، این است که می‌خواهد شخص، «بنده» باشد. بنده باید بندگی‌اش را بکند. دنبال مزایای عرفان نباشد که حالا به کشف و شهود برسیم و ...

#### ۴-۲- خدایی نکردن بنده!

(۵۷-) می‌خواهم به نکته‌ی استکبار دقت کنید. بحث قرآن درباره‌ی استکبار به این دلیل است که این مخ کار اسلامی است. انبیاء که حجج الهی هستند، اگر به عالم، تندی بکنند عالم پودر می‌شود. در جریان معروف حضرت لوط، آمده بودند برای انجام آن کار زشت، این جمله، یک جمله‌ی خاصی از حضرت لوط (علیه السلام) است که می‌فرمایند (۸۰ هود) قَالَ لَوْ أَن لِي بِكُمْ قُوَّةٌ... کاش من قوتی داشتم که جلوی شما را می‌گرفتم. بعضی از مفسرین این سؤال را مطرح کردند که این حرف به چه معنی است از زبان لوط (علیه السلام)؟ ایشان حجت الله اند و اراده می‌کردند می‌توانستند پودر کنند. یک عده با دقت به این سؤال جواب دادند. گفتند شما اگر یک حجت الهی را رها کنی، این حجت الهی به سمت ضعف است. به سمت این است که هیچ کاری نمی‌کند. چون عبد است. عبد که اینقدر تغییرات نمی‌دهد. این آیه که شیطان کاری می‌کند که (۱۱۹ نساء)... فَلْيَعْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ... خودش را فعال می‌داند. عبد که اینقدر فعال نیست. حالا این مدل مدیریتش، مدل غذا خوردنش، مدل رفت و آمدنش و ... همه‌اش می‌شود بنده‌وار. اگر رهاپش کنی و اذن نباشد او هیچ کاری نمی‌کند.

(۵۵-) وقتی به یکی از پیغمبرهای خدا می‌گویند که این کار و این کار و این کار را بکن، می‌گوید من که بنده‌ای هستم مثل شما. حجت الله می‌تواند این کار را بکند ولی اصلاً کسی نیست که بخواهد از این خدایی‌ها بکند. مگر اینکه اذن باشد. اذن هم برای استیذان نیست که بخواهد پوز کسی را بزنند. اگر اذن دهند می‌کنند، اگر اذن ندهند، نمی‌کنند. اینقدر تصرف نمی‌کنند در عالم. برای همین است که بعضی از بزرگان عرفان می‌گویند کسانی که اهل تصرف هستند اگر این کار را زیاد انجام دهند، معلوم است که ضعف معرفتی دارند. وگرنه این کارها را نمی‌کردند. او خوش است به بندگی، نقطه‌ی قوتش بندگی است.

#### ۴-۲-۱- سوق دادن فرهنگ اسلامی به سمت بندگی و سوق دادن فرهنگ مقابل به سوی منیت

و این نکته که در خانه تو چگونه هستی؟ فرعونی؟ چه کار داری می کنی؟ تو محل کارت، میگویی این کار اینگونه شود؛ می گویند: چرا؟ میگویی من می گویم من مدیرم. اینگونه است مدیریت تو؟ دنبال این هستی که خودت را بگیری بالا؟

(۵۶+) تمدنی که به سمت تمدن اسلامی باشد می رود به سمت اینکه بندگی کند و شرایط را برای بندگی آماده کند. در مقابل این تمدن، تمدنی است که می رود به سمت اینکه خدایی بکند. الان متن بسیاری از روشنفکران را می خوانی، داد می زند به دنبال این است که خدایی کند؛ بنده نمی خواهد باشد.

در مورد علامه طباطبایی می گویند اگر ده ساعت پیش ایشان می نشست، نمی فهمیدی که چه علمی دارند. فکر می کردی از آن آخوندهای دو هزاری هستند. برای چه حرف بزندی؟ برای چه بخواند خودش را نشان بدهد؟ اگر سؤالی می کردند، پیش فرضش این بوده که می گفته نمی دانم. بعد هم این علامه طباطبایی بوده است با آن عظمتش.

#### ۳-۴ - دنبال علو نبودن بنده

(۸۳ قصص) تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَىٰ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ... این خانه آخرت را به کسانی اختصاص می دهیم که ... لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ... نمی خواهند در زمین برتری نمایند. اصلاً علو نمی خواهد. پس می زند علو را، دنبال علو نیست.

(۵۷+) این حرف نهایی دین است. از آن اول در همین نماز و روزه خودش را نشان می دهد؛ اگر پرسیده شود چرا نماز و روزه اینطور است؟ پاسخ این است که برای اینکه خدا گفته. در تمام دنیا این کار را نمی کنند که قطار را نگه دارند برای نماز. چرا این کار را می کنند؟ چون خدا گفته باید برویم نماز بخوانیم.

اینها همان بندگی هاست که هرچقدر رقیق تر شود رقیق تر بشود، تبدیل می شود به اینکه شخص در ذهنش اینطور فکر می کند که خدا گفته این فکر را بکنم، خدا این کار را می پسندد و ... اصل هم این بندگی است. حالا کشف و شهود کرد، نکرد نکرد. دلش به این بندگی کردن خوش است.

و این است که وقتی تکبر ندارد و دائم می گوید که خدا گفته است و خواسته، بعد این شخص به راحتی آیات الهی را می پذیرد. این شرح صدر لاسلام است. روی نور حرکت می کند، می پذیرد. این نکته را در قرآن دریابید. با همین نگاه، قرآن را نگاه کنید.

#### ۴-۴ - اثر خواندن دعاها در بندگی کردن

در این زمینه قدر دعاها را بدانید. دعاها، دعاها! منظور از دعا همین مناجات شعبانیه، همین دعای کمیل، همین دعای عرفه، ابوحمره، و ... است. هرچقدر می خوانی می بینی این دعاها هرچه بیشتر خاکسارتر و خاکسارتر در مقابل خداست. شخص اینطور شده است تا می رسد به اینجا که از زبان امام سجاد (علیه السلام) هست که می فرمایند وَ أَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقْلِينَ وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينَ وَ مِثْلُ الدَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا بَلْ دُونَهَا... خدایا من از همه پست تر، من از همه داغون تر. این به آن مخ کار دینی رسیده است.

(۶۲-) ولی آخرش این نکته مغزی است: تکبر خدایی کردن است یا بندگی کردن؟ می‌خواهیم به زور و قدرت برسیم یا اصلاً دنبال آن نیستیم می‌خواهیم به بندگی برسیم به همین هم خوشیم. به موسی گفتند می‌روی پست‌ترین، خسیس‌ترین، کثیف‌ترین آدم‌ها را پیدا می‌کنی و می‌آوری. رفت گشت و آمد گفت خودم! خدا به او گفت قسم به عزت و جلالم اگر غیر از خودت را می‌آوردی از مقام نبوت خلعت می‌کردم. دعاها جدی است در این زمینه. یعنی شما هرچقدر می‌بینید که انسان خاکسار شود، متواضع شود، بندگی را به رخ او می‌کشد.

## ۵- پاسخ به سؤالات

### ۵-۱- نکته‌ای راجع به علوم قرآنی (تدوین قرآن بدست خود پیغمبر)

(۳۷+) علمای علوم قرآنی این نکته را می‌گویند: وقتی بسم الله الرحمن الرحيم گفته می‌شد یعنی یک سوره‌ی جدید نازل شده است. ولی به این معنا نبود که پرونده‌ی سوره‌های دیگر بسته شده است. گاهی اوقات به پیغمبر(صلی الله علیه و آله) می‌گفتند که این را بگذارید در فلان سوره و بین این آیات. یعنی نظم تدوینی با نظم نزولی آیات فرق دارد. کما اینکه نظم تدوینی‌ای که خود قرآن هم شده است با نظم نزولی‌اش فرق دارد که واضح است. سوره علق که زودتر نازل شده، جایگاه سوره‌ای عقب‌تری دارد در حالیکه سوره‌ی بقره که سوره‌ی مدنی است، دومین سوره است. از این جهت است که ما قائلیم به اینکه تدوین قرآن، بدست خود پیغمبر(صلی الله علیه و آله) انجام شده است.

متأسفانه نظر برادران اهل تسنن که در علوم قرآنی آمده است، غیر از این است. به نظر آنان تا زمان عثمان قرآن تنظیم نشده بوده و تا آن زمان آیات قرآن در یک سوله‌ای بوده است؛ سوله‌ای پر از پوست و کتف شتر و ... . بعد عثمان (یعنی دوازده سال بعد از پیغمبر) می‌بیند که استخوان‌ها و پوست‌ها در حال پاره شدن است که به این فکر می‌افتد که قرآن را تدوین کند و به این صورت کنونی تدوین می‌شود. این نظر، نظر خیلی خیلی خیلی بی‌راهی است. پیغمبری که این مقدار اهتمام داشتند به حفاظ و کُتاب وحی، آن وقت اهمتامی نداشته باشند که این کتابی که به عنوان کتاب پایانی قرار است بماند، بگذارند به عهده‌ی بقیه که این کار را انجام دهند؟!!

### ۵-۲- عهد لفظ و معنا

(۵۹+) در جلسه‌ی گذشته هم توضیحی داده شد. این آیات را دقت کنید: وقتی شخص به تعبیر قرآن (۱۷ فصلت)... فَاسْتَجَبُوا أَلْعَمَىٰ عَلَىٰ الْهَدَىٰ... کوری را بر هدایت ترجیح دادند یا (۳ ابراهیم)... يَسْتَجِيبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَىٰ الْآخِرَةِ... یعنی دنیا را به آخرت ترجیح می‌دهند،

یک چیز با عنوان عهد لفظ و معنا در جلسه‌ی گذشته گفتم. انسان واقعاً پشت صحنه‌ی عالم را نمی‌فهمد. فقط یکسری اصوات می‌شنود. الان یک انگلیسی زبان اینجا باشد، از صحبت ما چیزی نمی‌فهمد. چون اهل «معنا» نیست، اهل «لفظ» است. شما اهل معنایید، پس می‌فهمید. او اهل لفظ است، تمام چیزهایی که شما می‌شنوید، او هم می‌شنود و نه بیشتر و نه کمتر ولی شما سریع منتقل به معانی می‌شوید و او در لفظ باقی می‌ماند. این پیوندها برای معانی است و نه الفاظ. الفاظ پراکنده است. همینطور است مثال دنیا. کسی که اینطور نباشد و حواسش تنها به دنیا باشد، خود دنیا برایش

کور می‌شود. برای همین است که می‌فرماید (۱۷ فصلت)... فَأَسْتَجِبُوا أَلْعَمَىٰ عَلَىٰ الْهُدَىٰ... کوری را بر هدایت ترجیح دادند یا (۳ ابراهیم)... يَسْتَجِيبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَىٰ الْآخِرَةِ... یعنی دنیا را به آخرت ترجیح می‌دهند؛ شخص مثل یک انگلیسی‌زبانی است که نشسته و اینجا را نگاه می‌کند، او اصلاً نمی‌فهمد که چه شد. اصلاً خودِ اینکه انسان میل به دنیا پیدا نکند و (۳۸ توبه)... أَثَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ... شود یعنی چسبندگی‌اش به دنیا باشد، اصلاً مفاهیم و معانی این دنیا را نمی‌فهمد. هدف از خلقتش را هم نمی‌فهمد، قیامت را هم نمی‌فهمد، کار کردنش، نکاح کردنش، غذا خوردنش، خوابش و ... را هم نمی‌فهمد.